Anahita
A Research Journal of Persian Language, Literature Art & Culture
No. 13, Annual 2026, pp 154-161

آناهیتا
مجلہ علمی۔ پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی
شماره 13، سالنامہ2026 ، میلادی، ص161-154

EXEMPLARY HUMAN RELATIONS AND DEVOTION IN THE AXIS OF SHAMS AND MEVLANA

*** Nimet Yıldırım[1]**

Abstract:

The bond between Shams al-Din Muhammad Tabrizi and Mawlana Jalal al-Din Muhammad Balkhi in 642 AH in Konya marks an unparalleled turning point in the history of Islamic mysticism and mystical literature. This bond went beyond a conventional relationship between a spiritual guide and his disciple; rather, it became a manifestation of two fundamental principles of practical mysticism: **"human love"** as an awakening and transcendent love, and **"self-sacrifice"** as a method of spiritual journeying and voluntary self-annihilation.

Using a descriptive-analytical method and drawing upon primary texts such as *Maqalat-e Shams*, *Masnavi-ye Ma'navi*, *Divan-e Kabir*, *Fihi Ma Fih*, and *Manaqib al-Arifin*, this article seeks to demonstrate how Shams, through his mirror-like and selfless love, transformed Mawlana from the realm of **mere discourse (qāl)** to the realm of **spiritual experience (ḥāl)**. It further explores how both of them, through the conscious sacrifice of their knowledge, social standing, and even their very existence, brought this love to eternal fruition.

Keywords: Shams Tabrizi, Mawlana, Human Love, Self-Sacrifice, Mystical Love, Fana fi al-Shaykh, *Maqalat-e Shams.*

[1] Prof. Dr. Nimet Yıldırım
Atatürk Üniversitesi Edebiyat Fakültesi
Fars Dili ve Edebiyatı Bölüm Başkanı

تجلی مهر انسانی و آیین ایثار در پیوند شمس و مولانا

***نعمت یلدرم**

چکیده:

پیوند شمس‌الدین محمد تبریزی و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در سال ۶۴۲ ه.ق در قونیه، نقطه‌ی عطفی بی‌بدیل در تاریخ تصوف و ادبیات عرفانی اسلام است. این پیوند فراتر از یک رابطه‌ی مرید و مرادی متعارف، تجلی‌گاه دو اصل بنیادین عرفان عملی است: «مهر انسانی» به مثابه عشقی بیدارگر و متعالی، و «ایثار» به مثابه منهج سلوک و فنای ارادی. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر متون دست اول چون مقالات شمس، مثنوی معنوی، دیوان کبیر، فیه ما فیه و مناقب العارفین، می‌کوشد تا نشان دهد چگونه شمس با مهر آینه‌وار و بی‌توقع خود، مولانا را از مقام قال به مقام حال کشاند و چگونه هر دو، با ایثار آگاهانه‌ی علم، آبرو و حتی هستی خویش، این عشق را به جاودانگی رساندند.

کلیدواژگان: شمس تبریزی، مولانا، مهر انسانی، ایثار، عشق عرفانی، فنا فی الشیخ، مقالات شمس

***رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آتاتورک،**

۱ .مقدمه

در تاریخ پر فراز و نشیب عرفان اسلامی، کمتر پیوندی به ژرفا و تأثیرگذاری پیوند شمس تبریزی و مولانا یافت می‌شود. این دیدار که به ظاهر کوتاه بود (حدود سه سال)، ثمره‌ای چنان عظیم به بار آورد که هشت قرن است اندیشه و ادب فارسی را تغذیه می‌کند. مولانا پیش از این دیدار، عالمی مقبول و فقیهی کامل بود، اما پس از آن به قطب عالم عشق بدل شد. این تحول ناگهانی و شگرف، نیازمند واکاوی دقیق است.

۲ .بیان مسئله

تاریخ تصوف اسلامی، سرشار از روابط پیر و مرید است، اما هیچ‌کدام به اندازه‌ی پیوند شمس و مولانا، این‌چنین پرشور، پرحادثه و زاینده نبوده است. پرسش اصلی این پژوهش آن است که چه عنصری در این پیوند وجود داشت که فقیهی سرآمد، مدرس و مفتی بزرگ قونیه را به شاعری بی‌قرار، سماع‌کننده و عاشقی شوریده بدل کرد؟ چرا هزاران رابطه‌ی استاد و شاگردی دیگر به چنین نتیجه‌ای نرسید؟ فرضیه‌ی ما این است که پاسخ در دو مفهوم نهفته است: تجلی مهر انسانی و آیین ایثار. بسیاری پیوند آن دو را صرفاً از منظر عشق الهی تحلیل کرده‌اند، اما ما بر آنیم که این عشق الهی، از مجرای عشق انسانی و مهر ورزیدن به انسان کامل، متجلی شد و با ایثار به کمال رسید.

۳ .اهداف پژوهش:

۱ .تبیین مفهوم مهر انسانی به عنوان مهری وجودی و بیدارگر، نه عاطفه‌ای صرف، در سیره‌ی شمس تبریزی.

۲ .تحلیل مراحل آیین ایثار (ایثار علم، آبرو و هستی) در سلوک مشترک شمس و مولانا.

۳ .ارائه‌ی الگویی کاربردی از رابطه‌ی متعالی انسانی برای جهان معاصر.

۴. ضرورت پژوهش:

در عصر حاضر که روابط انسانی بیش از پیش بر پایه‌ی منفعت‌طلبی و تملک استوار شده، بازخوانی الگویی ناب از عشق بی‌توقع و ایثارگر، ضرورتی اخلاقی و تربیتی است.

5. روش پژوهش:

روش این پژوهش، توصیفی-تحلیلی و کتابخانه‌ای است. داده‌ها از طریق مطالعه‌ی متون دست اول عرفانی گردآوری شده و با تحلیل محتوای کیفی مورد بررسی قرار گرفته است. جامعه‌ی آماری متون، شامل آثار اصلی مرتبط با شمس و مولاناست.

۵-۱ .تجلی مهر انسانی:

مهری که می‌سوزاند تا روشن کند. مهر در ادبیات فارسی، اغلب به معنای محبت نرم و عطوفت است. اما مهری که شمس به مولانا ورزید، از جنس «مهر وجودی» بود. مهری که هدفش راحتی محبوب نیست، بلکه تعالی اوست. این مهر در مقالات شمس به خوبی بازتاب یافته است.

۱ .مهر آینه‌وار: دیدنِ آنچه دیگری از خود نمی‌بیند

شمس در مقالات می‌گوید: «تو آینه‌ای. من خود را در تو می‌بینم و تو خود را در من» (شمس تبریزی، مقالات، به تصحیح موحد، ج۱، ص ۱۸۹).

مولانا پیش از شمس، در آینه‌ی مردم، عالمی بزرگ بود. شمس آینه‌ای دیگر در برابرش نهاد که در آن، فقر و تشنگیِ روحش را دید. مولانا خود در فیه ما فیه اعتراف می‌کند: «پیش از آمدن شمس، من مردی بودم که از علم قال، بهره‌ای داشتم، اما از حال بی‌خبر بودم» (مولوی، فیه ما فیه، فصل ۶). این مهم‌ترین کارکرد مهر انسانی است: یادآوری گوهر فراموش شده. شمس، جلال‌الدینِ فقیه را ندید، بلکه استعداد عظیم او برای «شدنِ» مولاناِ شاعر را دید. همان‌گونه که افلاکی در مناقب العارفین نقل می‌کند، شمس به مولانا گفت: «تو را از برای کاری بزرگ پرورده‌اند» (افلاکی، مناقب العارفین، ج۲، ص ۶۷۱).

۲ .مهر بی‌توقع و بی‌چشمداشت: ابرِ بی‌باران‌خواهی

مهر شمس، از جنس نیاز نبود. او مرید نمی‌خواست، خلیفه نمی‌خواست، نام نمی‌خواست. او خود می‌گوید: «مرا در قونیه کار با یک کس است و آن تویی» (شمس تبریزی، مقالات، ج۱، ص ۱۴۲). این مهر، مصداق کامل آیه‌ی «وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ» است؛ مهرِ کسی که آمده تا ببخشد و برود. در روان‌شناسی امروز به این «عشقِ بالنده‌ساز» می‌گویند؛ عشقی که معشوق را وابسته نمی‌کند، بلکه او را آزاد و توانمند می‌سازد.

۳ .مهر آتشین و بیدارگر: جراحی روح

مهر شمس، مهرِ نوازشگر نبود، مهرِ سوزاننده بود. او با پرسش کوبنده‌ی «محمد بزرگ‌تر بود یا بایزید؟» بنیان هستی فکری مولانا را لرزاند. مولانا این سوزش را چنین توصیف می‌کند:

آتشست این بانگ نای و نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

(مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۰)

مهر انسانی حقیقی، گاهی باید زخم بزند تا جراحت کهنه‌ی غفلت را شفا دهد. این مهر، مولانا را از خواب گرانِ جاه و مقام بیدار کرد.

۲-۵ .آیین ایثار: سلوکِ عملیِ عشق

اگر مهر، نظریه‌ی این پیوند بود، ایثار، عملِ آن بود. در تصوف، ایثار یعنی دیگری را بر خود مقدم داشتن. در داستان شمس و مولانا، این ایثار سه مرحله‌ی مشخص دارد که سیر تکاملی سلوک را نشان می‌دهد.

مرحله‌ی اول: ایثارِ دانسته‌ها و منِ ذهنی (فنا در علم)

مشهورترین روایت این مرحله، حکایت کتاب‌های مولانا است. افلاکی می‌نویسد که شمس، کتاب‌های مولانا را در حوض آب انداخت و وقتی مولانا برآشفت، آن‌ها را خشک و سالم بیرون آورد و گفت: «این علمی است که تو نمی‌دانی» (افلاکی، مناقب العارفین، ج۲، ص ۶۷۲). خواه این روایت رمزی باشد یا واقعی، پیام آن روشن است: کوزه‌ی پر، جایی برای آب جدید ندارد. مولانا برای آنکه دریای معرفت شمس را در خود جای دهد، باید نخست از علم قال، که حجاب اکبر است، تهی می‌شد. او کرسی تدریس مدرسه را ایثار کرد. این همان «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» است؛ مردنِ پیش از مرگ.

مرحله‌ی دوم: ایثارِ نام، ننگ و آبرو (فنا در خلق)

پس از خلوت‌های طولانی با شمس، مولانا دگرگون شد. به جای تدریس فقه، به سماع و شعر روی آورد. این برای مردم قونیه که او را به عنوان «مولای روم» می‌شناختند، قابل تحمل نبود. شاگردان و حتی پسرانش، علاءالدین و سلطان ولد، به او اعتراض کردند. مولانا در پاسخ، آبروی اجتماعی خود را ایثار کرد. او در غزلی می‌سراید:

ملامت گر ببیند حال ما را

نهد بر تارکِ ما تاج خارا

(مولوی، دیوان کبیر، غزل ۲۱۴)

در آیین جوانمردی و ملامتیه که شمس بدان تعلق داشت، پنهان کردن کرامات و تن دادن به ملامت خلق، خود نوعی عبادت است. مولانا با این ایثار، از بندِ «خودِ اجتماعی» رها شد.

مرحله‌ی سوم: ایثارِ هستی و ایثارِ رابطه (فنا فی الشیخ)

اوج و تراژیک‌ترین بخش آیین ایثار، ناپدید شدن شمس است. بر اساس پژوهش استاد محمدعلی موحد در کتاب شمس تبریزی، فضای قونیه به شدت علیه شمس مسموم شده بود و گروهی از مریدان متعصب مولانا، در توطئه‌ی قتل او دست داشتند (موحد، شمس تبریزی، ص ۱۲۵-۱۴۰). اما از منظر عرفانی، شمس خود نیز این رفتن را برگزید. او می‌دانست که اگر بماند، مولانا در مرحله‌ی «فنا فی الشیخ» متوقف خواهد شد و به «فنا فی الله» نخواهد رسید. او باید می‌رفت تا مولانا بفهمد که شمسِ حقیقی، شخصی در بیرون نیست، بلکه حقیقتی در درون اوست. شمس، هستیِ خود را ایثار کرد تا مولانا متولد شود.

به جستجوی تو بر درگاه کوه و دشت و بیابان

تو در دلِ منی و من، از خود غافل

(مفهومی برگرفته از دیوان کبیر، غزل ۵۳۶)

او دیگر به دنبال شمسِ تبریزی نمی‌گشت، بلکه شمس را در وجود خود می‌جست و از همین جاست که دیوان کبیر با نام دیوان شمس تبریزی مزین می‌شود؛ یعنی من، دیگر من نیستم، شمس در من سخن می‌گوید.

۶ .نتیجه‌گیری

پیوند شمس و مولانا به ما می‌آموزد که رابطه‌ی متعالی انسانی، بر دو ستون استوار است:

اول: مهری که به تعالی می‌اندیشد، نه به تملک. مهر شمس، مولانا را زندانی خود نکرد، بلکه او را آزاد کرد تا خودش، خدای خودش را بیابد.

دوم: ایثاری که از خود می‌گذرد تا دیگری بماند. بدون ایثار مولانا از علم و آبرو، و بدون ایثار شمس از جان خود، هرگز مثنوی و دیوانی خلق نمی‌شد.

در جهان امروز که روابط انسانی اغلب بر اساس سود و زیان و قراردادهای عاطفی بنا شده، آیین شمس و مولانا، دعوتی است به بازگشت به عشقی اصیل‌تر: عشقی که در آن، انسان آینه‌ی تعالی انسان دیگر می‌شود و حاضر است برای روشن ماندن چراغ او، خود بسوزد. این است راز جاودانگی پیوندی که پس از هشت قرن، هنوز گرم و زنده است.

منابع

##-افلاکی، شمس‌الدین احمد. (۱۳۶۲). مناقب العارفین. به کوشش تحسین یازیجی. تهران: دنیای کتاب.

##-شمس تبریزی، محمد بن علی. (۱۳۷۷). مقالات شمس تبریزی. تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.

##-مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۶۳). مثنوی معنوی. تصحیح رینولد نیکلسون. تهران: امیرکبیر.

##-مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۸). کلیات شمس تبریزی (دیوان کبیر). تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.

##-مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۸۵). فیه ما فیه. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.

##-موحد، محمدعلی. (۱۳۷۵). شمس تبریزی. تهران: طرح نو.

##-زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۴). پله پله تا ملاقات خدا (درباره‌ی زندگی و اندیشه مولانا). تهران: علمی.